مسعود ده‌نمکی در گفت‌وگو با «وطن امروز» از اخراجی‌ها می‌گوید

دلم برای جنگ تنگ نشده

حسین قدیانی

عکس: ابوالفضل نسایی/ وطن امروز

■ همین مسعود ده‌نمکی که این روزها هر جا می‌روی، سخن از اخراجی‌های اوست، روزگاری بایکوت بود. یادتان هست؟

همین الان هم خیلی‌ها از هر دو جناح تمام سعی‌شان بر همین است، چیز جدیدی نیست.

■ اما امروز شما با اثرتان موفق شدید این جو را بشکنید و برخلاف میل بسیاری در صدر بنشینید و قدر ببینید.

در گذشته هم من سعی کردم بر اساس نیاز زمانه حرفم را بزنم، چه زمان روزنامه‌نگاری و چه زمانی که مستند می‌ساختم. به لطف خدا آن بایکوتی را هم که شما گفتید، همواره شکسته‌ام.

■ من مشخصا به زمانی اشـاره می‌کنم که شما روزنامه‌نگاری را رها کردید و به کار مستندسازی پرداختید. آن زمان «فقر و فحشا» و «کدام استقلال، کدام پیروزی» اگرچه با ممانعت‌های متعددی روبه‌رو بود ولی خیلی زود میان مخاطبان دست به دست شد و براحتی می‌شد فهمید که کار شما در مستندسازی هم گرفته است اما مثل اینکه خیلی‌ها این را برنمی‌تافتند. یادم هست خود من در یکی از همین روزنامه‌های طیف اصولگرا مطلبی درباره فقر و فحشا نوشتم که اتفاقا زاویه انتقادی هم داشت اما مسؤولان روزنامه از چاپ آن خودداری کردند. بعد درباره «کدام استقلال، کدام پیروزی» یادداشتی نوشتم که بیشتر تعریف بود، اما آن هم چاپ نشد. تا اینکه جناب سردبیر خیال بنده را راحت کرد و گفت: ما چه مثبت، چه منفی، یک خط خبر راجع به فلانی کار نمی‌کنیم! این در حالی است که آن زمان از طرف روزنامه‌های طیف اصلاح‌طلب بسیار به شما هجمه می‌شد.

اگر این کینه‌ورزی‌ها برای این بود که من زمین بخورم، متاسفانه آقایان به خواسته‌شان نرسیدند.

■ سیر کاری شما برای مخاطبان‌تان حاکی از نوعی تغییر یا عوض شدن است، این را قبول دارید؟

به این معنا که مدنظر شماست من تغییر نکرده‌ام. تنها اتفاقی که افتاده این است که ابزار من عوض شده است، افکار من همان است که بود.

■ اما شما زمانی که کار ژورنالیستی می‌کردید، از شهدا تصویری آسمانی ارائه می‌دادید که رسیدن به آنها کمی محال به نظر می‌رسید ولی این روزها زمینی‌ترین تصویر ممکن را از شهدا ارائه می‌دهید. خود این بیانگر تغییر است.

شهدا که آسمانی بودند و آسمانی هستند و آسمانی خواهند بود، اما یک وقت هست شما دارید راجع به شـهدا حرف می‌زنید، حرفتان آسمانی می‌شـود و یک وقت هست که شما دارید درباره رزمنده‌ای حرف می‌زنید که فعلا در زمین اسـت و تا رسـیدن به آسـمان خیلی کار دارد. من در «شلمچه» و «جبهه» به ضرورت زمان از شهدا حرف می‌زدم که آسمانی بودند و الان بنابر نیاز امروز از رزمنده‌هایی سخن می‌گویم که زمینی بودند. این رزمنده‌ها برای آسمانی شدن یک مسیر زمینی را طی می‌کنند. وجه شهدا آسمانی بود چون به مقصد رسیده بودند ولی وجه رزمندگان چون در مسیر رسیدن و شدن قرار دارند زمینی است. اما من همان زمان هم در نشریاتی که داشتم نگاه کلیشه‌ای به شهدا نداشتم. ضمن اینکه آن زمان اصولا خلأ حرف زدن راجع به شهدا بود و نه یکجانبه نگاه کردن. نگاه کنید؛ جنگ ما ۹۰ درصدش پا روی «من» گذاشتن بود، ۱۰ درصدش پا روی «مین» گذاشتن. یعنی ما ۱۱ - ۱۰ ماه در پادگان و اردوگاه زندگی می‌کردیم تا یک ماه در عملیات باشـیم. آن مسیر شدن همان ۱۱-۱۰ ماه بود. زمان زندگی در جنگ حتی آن شب‌های عملیات هم همانی نبود که ما در رسانه‌ها نشان می‌دادیم. باور کنید همه آن رزمنده‌ها لزوما کسانی نبودند که روی مین بروند یا جلوی دوشکا بایستند. اگر به تعبیری کسانی که به جبهه می‌آمدند، خاص بودند، خاص‌الخاص‌تر از آنها کسانی بودند که شب عملیات هیچ هراسی از هیچ چیز نداشتند و با شور و شوق دنبال شهادت بودند. وقتی شهید چمران می‌گوید که زمان نواخته شدن شیپور جنگ، مرد از نامرد شناخته می‌شود، این نامرد چه کسانی هستند؟ برخی که جبهه نمی‌آمدند، برخی که می‌آمدند اما برای عملیات حاضر نمی‌شدند، برخی که در عملیات هم می‌آمدند ولی بعد از فرط ترس برمی‌گشتند؟! البته درجه نامردی هر کدام از اینها فرق می‌کند ولی همه‌شان به این صفت، متصف هستند. من همین چند روز پیش یادداشت کسی را می‌خواندم که نوشته بود در جبهه‌های ما آدم از فاصله ۵۰ کیلومتری متحول می‌شد! پس امام (ره) باید می‌گفت پشت جبهه دانشگاه آدم‌سازی است نه خود جبهه! امام حسین (ع) هم جبهه‌اش اینگونه نبود. در مقاتل هست که شـخصی به سیدالشهداء می‌گوید: من با شما تا پای جان هستم اما جان نمی‌دهم. شمشیرم در رکاب شماسـت ولی تا وقتی که زنده باشـم! و امام (ع) هم به وی گفت: همین الان برگرد که صدای مرا در روز عاشورا نشنوی و حتی شب عاشورا هم خیلی از مثلا اصحاب، از کربلا رفتند. آن وقت چطور است که ما جبهه خودمان را مقدس‌تر از جبهه انبیا و اولیا معرفی می‌کنیم؟ این نگاه افراطی، کلیشه‌هایی از جنگ در ذهن مخاطب درست می‌کرد که باورش کمی سخت بود. ما چرا بالای منابر از شکست احد به خاطر یک مشت غنیمت حرف می‌زنیم و می‌گوییم که سپاه پیامبر شکست خورد و اغلب هم در رفتند ولی حاضر نیستیم راست و حسینی از یک شکست عملیات در جنگ حرف بزنیم. حرف هم بزنیم می‌گویند دفاع مقدس زیر سؤال رفت. این در حالی است که در همین شکست‌ها هم ما شهادت و وجوه آسمانی جنگ را داشتیم و مگر خود کربلا در ظاهر یک شکست کامل نبود؟ لذا به اعتقاد من، ما در بخش رسانه‌ها و تبلیغات بسیار ضعیف عمل کردیم و مساله جبهه و جنگ را اصلا نفهمیدیم. ما متاسفانه در این زمینه با کسانی طرف هستیم که دفاع مقدس‌مان را مقدس‌تر از دفاع‌های مقدس امامان می‌دانند! چه کسی گفته ما در جبهه به جای دو تا دست، دو تا بال داشتیم؟ پس آنهایی که شب عملیات کپ می‌کردند چه کسانی بودند؟ آنهایی که پنج ماه در دوکوهه می‌آمدند ولی هنگام عملیات، درس را بهانه می‌کردند و در می‌رفتند چه کسانی بودند؟ آنهایی که در خیابان‌های شهر چراغ‌قوه می‌زدند ولی حاضر نبودند به جبهه بیایند، چه کسانی بودند؟ کشوری که قرار بود ارتش ۲۰ میلیونی داشته باشد، چرا نمی‌توانست پشت بند یک سپاه ۱۰۰ هزار نفری، یک سپاه دیگر اعزام کند؟ ما خودمان را پشت چه مقدساتی داریم پنهان می‌کنیم؟ کسانی که می‌نویسند ما در پشت جبهه هم امثال مجید سوزوکی نداشتیم چه برسد به خط مقدم، از کجای جنگ خبر دارند؟ خصلت شاعر غلو کردن است، آیا خصلت مورخ و تاریخ‌نگار هم همین است یا اینکه مورخ باید واقعیت‌ها را بگوید؟ من بشدت معتقدم اگر ما واقعیت‌ها را بگوییم ذره‌ای از قداسـت جنگ‌مان کم نمی‌شود اما اگر غلو کنیم به این بهانه که جنگ را جذاب کنیم، همین جوانان دور و برمان را هم از دسـت می‌دهیم. من یک مثال بزنم: اول جنگ در میان اسـرا در اردوگاه موصل، آنقدر تفاوت دیدگاه وجود داشت که اسرا را خودشان تقسیم‌بندی کرده بودند به نمازخوان‌ها و کاهل‌الصلاة‌ها. شب شهادت شهید بهشتی برخی از اسرای ایرانی در اردوگاه‌های عراقی شیرینی پخش می‌کردند که صلیب سرخی‌ها با تعجب می‌گفتند شما دیگر چقدر نامردید؟ پس ما در جنگ این همه آدم‌های متفاوت را داشتیم. اتفاقا در این فضاست که چهره حاج‌آقا ابوترابی برجسته می‌شود والا اگر همه خوب و آسمانی بودند که ابوترابی و ابوترابی‌ها گل نمی‌کردند. من اصلا این ایده را قبول ندارم که اگر این واقعیت‌های جنگ گفته شود به ضرر ماست، اصلا. پیروزی در سوم خرداد وقتی برجسته می‌شود که شکست رمضان شرح داده شود و اگر این شکست گفته شود باور کنیم چیزی از ارزش‌های جبهه و کار شهدا کاسته نخواهد شد، وانگهی! ما به چه قیمتی باید تاریخ جنگ را تحریف کنیم؟ فقط به این دلیل که ده‌نمکی در خطوط سیاسی ما نیست و از نظر سیاسی هم مشرب ما نیست؟

■ مشخصا حرف حساب شما در مجموعه اخراجی‌ها چیست؟ این فیلم را ساختی که چه بگویی؟

من راهم را از این خواص نمی‌گیرم و به همین خاطر از خواص چپ تا خواص راست فحش می‌خورم و ناسزا می‌شنوم. هنرمند متعهد نگاهش به انگشت اشاره رهبری است، اما یک نگاه عمیق و دقیق و نه کلیشه‌ای. مگر این خواص، «فقر و فحشا» را مورد تاخت قرار ندادند. خب! متهم اصلی فقر و فحشا همین خواص بودند و اگر از فیلم حمایت می‌کردند، جای تعجب بود. اگر این ضمایر متهم، در فقر و فحشا مرجع خود را نمی‌شناختند، آیا فقر و فحشا را بایکوت می‌کردند و آیا پای فیلم را به دادگاه می‌کشاندند؟!

«اخراجی‌های ۱»، یک وجه ناگفته از تاریخ جنگ ما را طرح می‌کرد و این در حالی است که خود قالب جنگ، بهانه‌ای اسـت برای زدن یک حرف مهم‌تر. یک بحث و مضمون اخلاقی درباره تحول‌پذیـر بـودن آدم‌ها در اخراجی‌های ۱ مطرح شـد آن هم با زبان طنـز و در ژانر جنگ. در اخراجی‌های ۱، یک رساله سلوک، نمادسازی شده بود که این نمادسازی البته رو نبود و بیشتر با ضمیر ناخودآگاه مخاطب ارتباط داشت. در این فیلم تمام دیالوگ‌ها مبتنی بر یک رساله سلوک عرفانی اسـت و همه شخصیت‌ها براساس آن پردازش شـده‌اند. «میرزا» به عنوان عرفان نظری، «روحانی» به عنوان بال عرفان عملی، «مجید» به عنوان یک سـالک و حتی مجید که به میدان مین می‌رسـد بدون وجود اسـتاد طریقت است که این مرحله در عرفان ما وجود دارد و من البته قصد ندارم خیلی درباره آن حرف بزنم و اینها باید با ضمیر ناخودآگاه مخاطب ارتباط برقرار کند. در اخراجی‌های ۱، لایه‌های دیگری هم وجود داشت. اخراجی‌های ۱، تسویه‌حساب با ریاکارانی است که به اسم جنگ، نان جنگ را می‌خورند یعنی شخصیت «حاج صالح» که در فیلم هست یا پسر میرزا به عنوان آقازاده‌ای که پدرش موجه است ولی خودش جبهه نمی‌رود اما دیگران را به جبهه می‌فرستد و بهانه‌اش هم برای جبهه نرفتن عدم توفیق بود! من در اخراجی‌های ۱ می‌خواستم بعد از ۲۰ سال از این آدم‌ها حساب‌کشی کنم و همین شخصیت‌ها در «اخراجی‌های ۲» در معرض خطر قرار می‌گیرند و موقع امتحان پس دادنشان است.

■ و همه اینها در جنگ ما نمونه‌های عینی داشت.

صددرصد. خیلی‌ها بودند که در همان زمان جنگ خودشان جبهه نمی‌رفتند اما کار رسمی‌شان تشویق بچه‌ها برای رفتن به جبهه و تبلیغ حضور در جنگ بود. من با همین چشم‌های خودم کسانی را دیدم که به جبهه می‌آمدند فقط به خاطر گرفتن یک عکس یادگاری یا آمده بود جبهه برای اینکه آبروی ادعاهای آنچنانی‌اش در محله نرود. در جنگ خودمان بودند کسانی که با ماشین بیت‌المال می‌آمدند و اعزامی می‌گرفتند، شبیه همین شخصیت اخراجی‌های ۱. من حالا به نکته مهمی اشاره کنم، عمده فرماندهان جنگ ما که خیلی‌هایشان را ما امروز به عنوان سرداران شهید دفاع مقدس می‌شناسیم، آن روزها با مجید سوزوکی‌ها خیلی راحت‌تر کنار می‌آمدند تا با ریاکاران. این واقعیت مهمی است در جنگ‌ما. یعنی از دید فرماندهان ما قابلیت اصلاح‌پذیری و کارآیی این بچه‌ها بیشتر از ریاکاران بود و به نوعی در این بچه‌ها نوعی روحیه مشتی‌گری و لوطی‌گری می‌دیدند. فرماندهان شـهید ما اغلب با قشری‌گراهایی که از دین فقط ظاهرشان را گرفته بودند و دیگران را هم هرگز قابل اصلاح نمی‌دانستند، میانه خوبی نداشتند. [تلفن همراه ده‌نمکی برای چندمین بار است که در حیـن مصاحبه زنگ می‌خورد ولی این یکی را جواب می‌دهد و بعد از دقایقی صحبت را ادامه می‌دهد] ببخشید! فیلم آدم وقتی در حال اکران است مثل یک جنگ و یک عملیات می‌ماند که دقیقه به دقیقه‌اش اتفاق و ماجرای تازه‌ای رخ می‌دهد. بگذریم. همین مضمون معناگرا که معمولاً به دلیل پردازش بد، مخاطب خوبی در سینما نداشته، این بار بدون هیچ حمایت خاصی و در کنار همه این دشمنی‌ها مخاطب خودش را پیدا کرده و با توده مردم ارتباط برقرار کرد. اخراجی‌ها بیان مضامین بسیار مهم و دقیق عرفانی در قالب طنز است که کار بسیار ظریف و پرخطری است و در سینما حداقل در ژانر جنگ برای نخستین‌بار من از این قالب بهره بردم و الا در ادبیات ما قبلاً بسیار از چنین شیوه‌ای استفاده شده بود که مضامین غامض و پیچیده را با ساده‌ترین کلمات ممکن بیان می‌کردند. در همین دوره خود ما یکی مثل مرحوم اسـماعیل دولابی بود که پای صحبت‌هایش هم اسـتاد دانشـگاه می‌نشسـت هم مردم کوچه و بازار. در فیلم اخراجی‌ها هم سعی من بر این همه‌فهمی‌بوده است؛ آنکه آمده فیلم جنگی ببیند، فیلم جنگی دیده، آنکه دوست دارد طنز ببیند، طنز و شوخی دیده، آنکه آمده مضمون زیرین و لایه پنهانی فیلم را درک کند، درک کرده.

■ به نظر می‌رسـد در اخراجی‌های ۲ حرف دیگری غیر از همه این موارد که برشمردید دارد طرح می‌شود، یعنی قصه یک پله بالاتر آمده است.

یک پله بالاتر آمده ولی ادامه همان خط قصه است.

شب عملیات اگر توانستی از من بگذری، روی مین رفتن هم برایت آسان می‌شود، ولی اگر پا روی من نگذاشتی و از خودت عبور نکردی، پا روی مین هم نخواهی گذاشت و این اصلاً کاری به گذشته تو ندارد که تو مجید سوزوکی هستی یا نماز شب‌خوان

■ مثلاً روحانی فیلم.

بله، تور محبت روحانی فیلم در اخراجی‌های ۲ گسـترده‌تر است و علاوه بر مجید سوزوکی و دیگر اخراجی‌ها، مسیحی، سرباز دشمن و آدم خود فروخته را هم دربر می‌گیرد و می‌خواهد بگوید اینها هم قابل هدایتند و در جایی از فیلم که یکی به وی می‌گوید این چقدر شبیه مجید سوزوکی ماسـت، جواب می‌دهد که این از سوزوکی گذشته و به کاوازاکی رسیده که طرف می‌پرسد؛ حاج آقا کارخانه موتورسازی دارد؟ که یکی جواب می‌دهد: نه، حاج‌آقا کارخانه آدم‌سازی دارد. این همان دانشگاه آدم‌سازی است که امام (ره) می‌گفت و همان رسالت بعثت انبیاست؛ یعنی مکارم اخلاق. در اخراجی‌های ۲ تور محبت در مسیر انسان‌سازی و اصلاح آدم‌ها پهن‌تر است و از طرف دیگر آدم‌های تحول یافته یا در مسیر تحول یا تلنگر خورده، از یک کثرت قرار است به یک وحدت برسند. لایه زیرین‌اش مضمون عرفانی فیلم است که همه این آدم‌ها در یک صف قرار می‌گیرند و لایه رویی یا امروزی‌اش همین وحدت ملی است، یعنی مام وطن؛ در لایه زیرین با فطرت مشترک انسان‌ها سر و کار دارد، در لایه بیرونی با «ای ایران» خواندن. آنجا فریاد توحید سر می‌دهد که با همدیگر علیه دشمن واحد متحد باشید و اینجا همان وحدت است اما در برابر دشمن کلاه قرمز چکمه‌دار.

■ شما خیلی روی «تحول» آدم‌ها در اخراجی‌ها حساب کرده‌اید. آیا این «تحول» و «اصلاح» باید لزوماً به شهادت منجر شود؟

اصلاً! این اصلاح‌پذیری در هر کسی به اندازه ظرفیت اوست. همین که برخی از اینها پای‌شان به جبهه برسد خودش بزرگ‌ترین تحول است، شهادت پیشکش!

■ در فیلم هم یکی از همین‌ها تا جایی متحول شده که می‌خواهد به اندازه درک و شعور خودش، روحانی فیلم را نجات دهد؛ آنجا که می‌گوید این استخاره هم بلد نیست.

در آثـار مرحوم دولابی هسـت و اصلاً حدیث داریم هر کـس ۴۰ روز عمل خالص انجام دهد برای خدا، چشمه حکمت بر قلبش جاری می‌شود و می‌رسد به خدا. اینجا مرحوم دولابی انگشت شستش را نشان می‌داد که به خدا رسیده‌ای و خیلی‌ها می‌خندیدند اما من مطالعه که می‌کردم، می‌دیدم همین ۱۰۰ صفحه رساله سلوک است. یعنی قرار نیست بعد از چلگی سلوکت، اگر یک خوابی دیدی یا مکاشفه‌ای شد، شما فکر کنی به مقصود رسیده‌ای، نه، در راهی هنوز. میرزای دولابی درست است که شستش را نشان می‌داد اما ۱۰۰ صفحه کتاب در همان اشاره نهفته بود.

■ می‌خواهید بگویید اخراجی‌ها هم همان قصه شست مرحوم دولابی است؟

دقیقاً. مجید سـوزوکی در اخراجی‌های ۱، می‌گوید من یک عمر الواطی کرده‌ام، دهنم نجس است، از من قبول نمی‌کنند، ناچار به جای سلام و صلوات، شروع می‌کند به فحاشی علیه دشمن. این آدمی که در شهر فقط چاقوکشی می‌کرده و حالا یک بار هم برای دفاع از ناموس زنجیر کشیده، این بار برای دفاع از ناموس وطن و مام وطن زنجیر می‌کشد، برای مجید سوزوکی همین‌قدر تحول بس است و اصلاً نیاز به شهادت برای او نیست. من خاطرم هست آقای رفیق‌دوست تعریف می‌کرد که روز ۱۲ بهمن در جنوب شهر یکی از همین لات‌ها خودش را می‌چسباند به شیشه بلیزر و جلوی امام (ره) شروع می‌کند به فحش بد دادن به شاه و رژیم گذشته. رفیق‌دوست می‌گفت: من به این طرف می‌گفتم نگو، جلوی امام زشت است، اما امام گفت: چیزی نگو، ایشان هم اینجوری اسلام را یاری می‌کند. این نگاه امام است، آن وقت نگاه کاتولیک‌تر از پاپ‌های ما و حزب‌اللهی‌تر از خداهای ما، این است که چرا لحظه شهادت، مجید سوزوکی به بعثی‌ها فحش داده؟!

■ ما معمولاً در فیلم‌های جنگی شـاهد آدم‌های تحول یافته بوده‌ایم که اغلب هم مربوط به شـب عملیات و لحظه شـهادت بود ولی شـما چند خاکریز عقب‌تر رفته‌اید و سـیر این تحول را نشان داده‌اید. شاید همین نوگرایی در ارائه کار باعث برخی واکنش‌های تند به شما باشد.

من تحول رزمنده‌ها را نشان دادم، عین همان واقعیتی که از جنگ دیده بودم.

■ تحول مثبت؟

چه مثبت، چه منفی. تحول منفی برای کسانی است که تا شب عملیات پای کار بودند اما بعد کم می‌آوردند و جالب اینکه همین‌ها، دیگران را برای حضور در جبهه نامقدس می‌شناختند؛ دیگرانی که عده‌ای‌شان تازه در شب عملیات معلوم می‌شد چقدر برای دینداری، جگر دارند. تحول مثبت هم بود، ما زمان جنگ می‌گفتیم اگر کسی نتواند از سیم خاردار نفس خود عبور کند، نمی‌تواند از سیم خاردار دشمن رد شود. یعنی تا پای روی من نگذاری، نمی‌توانی پا روی مین بگذاری. شب عملیات اگر توانستی از من بگذری، روی مین رفتن هم برایت آسان می‌شود، ولی اگر پا روی من نگذاشتی و از خودت عبور نکردی، پا روی مین هم نخواهی گذاشت و این اصلاً کاری به گذشته تو ندارد که تو مجید سوزوکی هستی یا نماز شب‌خوان. ای بسا نماز شب‌خوان‌هایی که آن لحظه تصمیم درست نگیرند و ای بسـا مجید سوزوکی‌ها که تا پای جان هم پای اسلام بمانند. آن شیپوری که هنگام نواخته شدن، مرد را از نامرد جدا می‌کند، کار دیگرش نشان دادن میزان اخلاص آدم خوب‌ها در عبادات‌شان است. در اخراجی‌های ۲، شخصیت حاج صالح که به قول معروف ملالغتی بود و مو را از ماست بیرون می‌کشید، بالاخره خودش را لو می‌دهد و بر اساس مصلحت خودش می‌گوید: «وا لیلی وا لیلی» بخوانید. هر چند که می‌گوید برای تقیه (!) این را بخوانید. مناسب‌ترین عرصه برای شناخت میزان صداقت اهل تشرع، همین عرصه جنگ است.

■ ماجرای گم شدن عمامه در اردوگاه هم به نوعی همین جماعت که در دینداری، ریاکارند را رسوا می‌کند.

بله، آنجا هیچ‌کس نمی‌گوید که عمامه گمشده برای روحانی فیلم است اما همین که بعثی‌ها شـک می‌برند که نکند عمامه مال «حاج صالح» باشـد، همه هورا می‌کشند؛ یعنی آنچه هست ریاگریزی است و نه دین‌گریزی.

■ تأکید شـما روی این مسـاله بیانگر این نیسـت که پیام اخراجی‌ها را همین ریاگریزی جامعه و دین‌گریزی می‌دانید؟

من همیشـه همین پیام را داشـتم. مردم ما ضد ریاکاری‌اند، نه ضد دین. در فیلم مظهر دین تشویق اما مظهر ریاکاری هو می‌شود، در جامعه هم همین‌طور است. راز موفقیت اخراجی‌ها ارتباط با فطرت مشترک آدم‌هاست. برخی‌ها آسمان و ریسمان می‌بافند که علت موفقیت اخراجی‌ها تعداد تیزر و آگهی و سینما و این جور چیزهاست اما اگر من کارگردان اخراجی‌ها هستم راز این پیروزی چیزی جز ارتباط با فطرت مشـترک آدم‌ها نیسـت. در فقر و فحشـا هم من همین‌کار را کردم. «عدالت» هم فطرت مشـترک آدم‌هاسـت. مردم از بی‌عدالتی مثل ریاکاری و البته مثل بی‌دینی بیزارند. ما باید همواره با فطرت مشترک آدم‌ها حرف بزنیم.

■ پس شما به‌رغم فروش خوب‌تان، گیشه را تعیین کننده نمی‌دانید؟

نه، گیشـه تعیین کننده نیست، حسی که در سینما جاری می‌شود تعیین کننده است. یک وقت شما صد نفر در سالن جمع کرده‌اید و نه هزار نفر و هجو دشمن را می‌کنید، هجو ریاکاری می‌کنید اما درنمی‌آید، مهم تعداد صندلی‌های پر سینما نیست، مهم این است که حرف‌تان درآمده باشد یا نه. وقتی بعد از ۲۰ سال از جنگ، روی عکس صدام توپ شوت می‌شود و همه می‌خندند یعنی فیلم درآمده. می‌گویند بازی‌ها درست نیست ولی بازی‌ها تأثیر خودش را گذاشته. می‌گویند فیلمنامه غلط است اما فیلمنامه غلط کار خودش را کرده و حس وحدت و میهن‌پرستی را در سینما جاری کرده است.

■ این حرف‌ها که شـما می‌زنید بیانگر یک دیدگاه است؛ دیدگاهی خاص و فراتر از خط‌کشی‌های مردم راجع به جبهه و جنگ. اینکه این حرف‌ها را شما بزنید و نه مدعیان روشنفکری، جالب است. می‌خواهم بپرسم از کی صاحب این طرز تفکر شده‌اید؛ از همان زمان جنگ یا بعد از جنگ یا بعد از دوم خرداد؟

شما برنامه «شب شیشه‌ای» را که من رفتم یادتان هست؟

■ خب، بله.

خاطرتان باشد همان جا گفتم که من سال ۶۷ با اغلب شخصیت‌های اخراجی‌ها در جبهه زندگی کرده‌ام و اصلا مسؤول دسته‌شان بودم. من با امثال حاج صالح و همین شـخصیت‌ها خودم دعواها کرده‌ام و من در دهه ۷۰ نشریه‌ای داشـتم با همین تیـپ آدمهـا. بچه‌هایی که هیچ‌کس قبول‌شـان نداشـت. من دور خودم جمع کـردم و هفته‌نامه‌ای پرتیراژ درآوردم که بسیار اثرگذار بود و در دهه ۸۰ درباره همین تیپ و شخصیت‌ها فیلم ساختم. تجربه و زندگی من اصولا با این شخصیت‌ها سپری شده و لذا افکار من همان افکار است و هیچ تغییری نکرده، اگر دیدگاه من به زعم شما دیدگاهی خاص است، مربوط به همان دوران است و تا به امروز هم بوده.

■ شما برای بیان دیدگاه‌تان از زبان طنز استفاده کردید، در حالی که اگر حرف‌تان را معمولی می‌زدید کار راحت‌تری بود. بهره از زبان طنز کارتان را سخت و ظریف می‌کند که هر آن احتمال خطا در آن هست. آیا هیچ وقت نترسیدید که در بیان همین ریاکاری دچار غلو شوید و واقعیت را وارونه جلوه دهید؟ آیا هیچ وقت نترسیدید که نکند این تلقی از فیلم شما به وجود بیاید که همه جبهه‌ای‌های ما امثال همین مجید سوزوکی هستند؟ آیا شما به خاطر گفتن بخشی از واقعیت، بخش دیگری از واقعیت را قربانی نکردید؟

اصلا! حرف من بزرگ‌تر از این حرف‌هاست!

■ خدا به ما رحم کند!

من می‌گویم همه ما یک جوری مجید سوزوکی هستیم.

اتفاقا اخراجی‌ها از خط قرمزها عبور نکرد. واقعا اگر عبور از خط قرمز، رمز موفقیت اخراجی‌ها باشد (که خب نیست)، پس چرا اغلب فیلم‌های آن‌طرف آبی که کلا کیلومترها آن‌طرف خط قرمز هستند هیچ سر و صدایی ولو در فروش زیرزمینی ایجاد نکرده‌اند؟!

اگر این حرف شما به این معناست که همه ما «در مسیر شدن» قرار داریم، حرف‌تان را قبول دارم.

یکی نمره‌اش ۱۸ است او باید ۲۰ بگیرد تا موفق باشد ولی کسی که نمره ۵ گرفته، ۱۰ هم برای او موفقیت است. اینکه امام (ره) گفت: جبهه دانشگاه آدم‌سازی است، به همین معناست. از طرفی من کی گفته‌ام که فقط در جبهه لات‌ها جنگیده‌اند. نه، اگر لات‌ها آمدند و آدم شدند، آدم‌ها آمدند و آدم‌تر شدند و ممکن است البته خیلی‌ها در این دانشگاه مشروط شوند.

■ من هنوز معتقدم که نسـبت به ده‌نمکی زمان جبهه و شـلمچه عوض شده‌اید. حرف‌های شما حداقل امروزی‌تر به نظر می‌رسد و به نوعی سعی کرده‌اید افکارتان را به‌روز کنید. راستش من زیاد قبول نمی‌کنم که شما همان ده‌نمکی زمان روزنامه‌نگاری هستید.

چرا؟

■ شما همین بازیگرانی را که در فیلم اخراجی‌ها از آنها استفاده می‌کنید، روزگاری در نشریات‌تان می‌کوبیدید.

من بازیگر را مورد حمله قرار نمی‌دادم، فیلم‌ها را مورد نقد قرار می‌دادم. کجای دنیا گفته نقد فیلم یعنی نقد بازیگر؟ من زمانی حق داشتم فیلم‌ها را نقد کنم، اما الان خودم در موضع نقد قرار دارم.

■ بالاخره نگفتید عوض شده‌اید یا نه؟

ابزارم چرا عوض شـده ولی افکارم نه. من الان همان حرف‌هایی را که می‌نوشتم، دارم فیلم‌شان می‌کنم. ببینیم، این کدام نشریات بود که در راه جنگ فقر و غنا، آقازاده‌ها و ثروت‌های بادآورده، بیشترین هزینه را داد؟ من همان تیتر یک «مولا ویلا نداشـت» را کردم مستند «فقر و فحشا». من روزی نوشتم «کدام چپ، کدام راست» و این در شـرایطی بود که همه فقط از چپ و راسـت حرف می‌زدند. بعد هم مستند «کدام استقلال، کدام پیروزی» را ساختم. من مگر در شلمچه و جبهه علیه نگاه کلیشه‌ای به جنگ و جبهه مقاله و سرمقاله ننوشتم؟ من مگر این جمله شهید خرازی را در صفحه یک مجله نیاوردم که «مطبوعات ما جنگ را درشت می‌نویسند، درست نمی‌نویسند؟» امروز کسانی که این حرف‌ها را از خود ما شنیده بودند، دارند این حرف‌ها را به خود ما برمی‌گردانند. من همان نگاهم به جنگ در نشریاتم را کردم اخراجی‌ها و در این بین ابزارم عوض شد نه عقیده‌ام.

■ اینها درسـت، اما شـما در زمان کار ژورنالیستی به مقوله‌ای از جنس عربده‌کشی، شرب‌خمر یا مفسده‌ای مثل بدحجابی نگاهی غیر از نگاه امروز داشتید؟

چطور؟

■ آن زمان شما این مقولات و عناصر مرتکب این مسائل را نقد می‌کردید ولی امروز از اصلاح اینها حرف می‌زنید و از قابلیت تحول‌پذیری‌شان. خوب خاطرم هست در «شلمچه» شما یک صفحه را به مقایسه تصویری روزگار زمان جنگ و روزگار امروز می‌پرداختید و مخاطب شما نتیجه می‌گرفت که یکی فضای بهشت است و یکی فضای جهنم ولی امروز شما برای آن جهنمی‌ها راه بهشت را نشان داده‌اید و حتی گاهی آنها را محق جلوه می‌دهید، حالا به این بهانه که ریاکاری هم هست.

من آن زمان وظیفه‌ای داشتم و امروز وظیفه‌ای. این لزوما به معنای عوض شدن نیست. من زمان روزنامه‌نگاری هم هرگز این تقسیم‌بندی بهشت و جهنم شما را قبول نداشتم و این را هم قبول نداشتم که این جماعت هرگز قابل تحول و اصلاح نبوده‌اند. من در زمان کار روزنامه‌نگاری وظیفه‌ام نقد مسـؤولان بود و مخاطبم قدرتمندان. آن تصاویر هم برای نشان دادن جامعه به مسـؤولانی بود که چشم‌شان را در برابر واقعیت‌ها و حقیقت‌ها بسته بودند. اما در سینما من علاوه بر مسؤولان مخاطب دیگری دارم به اسم مردم؛ توده مردم. متوجه هستید. آن زمان عمده مخاطب من قدرتمندان بودند ولی امروز هم قدرت و هم مردم مخاطب من هستند.

■ آثار سـینمایی شما از هر قشـری مخاطب دارد، اما نشریات شـما این‌طور نبود و تنها قشر خاصی می‌خواندند.

قبول ندارم. بسیاری از خوانندگان هفته‌نامه‌های ما کسـانی بودند که علی‌الظاهر از تیپ ما نبودند. تیراژ ما هم نشـان می‌داد که فقط نمی‌تواند بچه مذهبی و حزب‌اللهی‌ها خواننده ما باشـند. من بعدها فهمیدم که بسیاری از مشترکان ما افرادی بودند که در ظاهر هیچ شباهتی با ما نداشتند. البته فقط در ظاهر. جالب است؛ چه آن زمان و چه امروز بیشـتر حضور من به عنوان سخنران در دانشگاه‌ها به دعوت همین تیپ‌ها بود والا از طرف تشکل‌هایی مثل بسیج دانشجویی من مدت‌ها محدودیت و در مقطعی ممنوعیت دعوت داشتم و رسما بخشنامه کرده بودند که فلانی را دعوت نکنید و این در زمانی بود که من از آن طرف‌ها مدام دعوت می‌شدم، اگر چه حرف خودم را می‌زدم؛ همان حرفی که اگر به جمع بسیج دانشجویی هم می‌رفتم، می‌زدم؛ همان حرفی که فطرت مشترک انسان‌ها را مخاطب قرار داده بود.

گیشه تعیین کننده نیست، حسی که در سینما جاری می‌شود تعیین کننده است. یک وقت شما صد نفر در سالن جمع کرده‌اید و نه هزار نفر و هجو دشمن را می‌کنید، هجو ریاکاری را می‌کنید اما درنمی‌آید، مهم تعداد صندلی‌های پر سینما نیست، مهم این است که حرف‌تان در آمده باشد

■ همین یک ذره خطرناک نیست؟

همین چی؟

■ راحت باشم؟

بفرمایید.

■ همین که شما آرام آرام به طرف مقابل گرایش پیدا کنید.

البته شرط کرده بودیم که مصاحبه درباره اخراجی‌ها باشد.

■ درست، اما حیف‌مان آمد که این مسائل را بازگو نکنیم.

دقیقا سؤال شما چیست؟

■ من از این می‌ترسم که برخی کج‌فهمی‌ها در طرد کردن شما به طرف مقابل و زاویه‌دار کردن‌تان با انقلاب نتیجه بدهد. یعنی شما هم بیفتید روی دنده لج و عوض شوید.

خیال‌تان راحت؛ من با انقلاب لج نمی‌کنم، اما تا لج این جماعت را درنیاورم، عوض نمی‌شوم. من زمان کار روزنامه‌نگاری، هفته‌نامه خود را تریبونی کردم برای بچه‌های بی‌تریبون که هیچ‌جا نبود حرف خودشان را بزنند، اما جالب اینجاست که مواضع شخصی من از دوطرف و گاهی از سوی همین بچه‌ها مورد نقد و البته هجمه و تخریب قرار می‌گیرد. علیه اخراجی‌ها، نه فقط در هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌ها مطلب نوشتند که حتی مستند هم ساختند و این حمله‌ها البته از هر دو طرف بود. روزگاری من به همین دوستان قدیمی خود می‌گفتم که باید نشریه داشته باشیم، می‌گفتند این کارها سوسول بازی است! تا ترسیدی از حضور در عرصه‌ها؛ من یادم می‌آید سال ۱۳۶۹ می‌خواستیم تومار جمع کنیم علیه یک برنامه از رادیو و تلویزیون، به ما می‌گفتند: شما ضد ولایت فقیه هستید! جایی که رهبری نماینده دارد مگر می‌شود علیه‌اش تومار داد؟! الان راحت می‌شود این حرف‌ها را زد اما من پای این حرف‌ها چاقو خـوردم. آن موقع کدام‌یک از بچه‌ها حاضر بودند از هزینه شخصی‌شان مجله دربیاورند؟ ۱۰ سال بعد در اوج بحران‌های سیاسی سال ۷۶ عده‌ای به صرافت داشتن رسانه و روزنامه افتادند. آن موقعی که من در زمینه مناسبت حسی با شهدا تصویر و تمثال و سررسید کار می‌کردم کسی از این کارها نمی‌کرد؛ نه بنیادی بود نه جایی نه کنگره شهدایی.

■ منتقد منسوب به همین جماعت، دیروز علیه فیلم شـما پیام داده که اخراجی‌ها فریبی بیش نیست!

بله، اینها را از تغییرات ظاهری‌شان هم می‌شود شناخت. یعنی سر و شکل‌شان را طوری آرایش می‌کنند که نان‌شـان آجر و دکان‌شـان بسته نشـود و وای به روزی که اینها ایدئولوگ‌های بچه مسـلمان‌های ما باشند. از نظر این جماعت ما وقتی که تیتر «مولا ویلا نداشت» را هم می‌زدیم، اشتباه و فریب بود. وقتی هم که «از شمع تا بنز بیت‌المال» را نوشتم همین‌طور. اما من که با حرف اینها راه خودم را مشخص نمی‌کنم. ما یک منشور انقلاب داریم که همان نگاه و تفکر حضرت امام (ره) است. ما یک آینه داریم به اسم «ولایت» که جلوی چشم‌مان می‌گذاریم و بر اساس آن باید جریان‌سازی کنیم، اثر تولید کنیم و حرف بزنیم. مگر چند سال گذشته رهبر انقلاب در لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) بحث مهم و حیاتی خواص و عوام را مطرح نکردند و مگر از خواص امروز که از راه انقلاب منحرف شده‌اند که چپ و راست هم ندارد، گله نکردند؟ و بعد مگر رهبر انقلاب نفرمودند که من توقع داشـتم اندیشمندان بیایند این را تبیین کنند و هنرمندان درباره‌اش فیلم بسازند و نویسندگان کتاب بنویسند، چه شد؟

■ شما دلیل سکوت آقایان را چه می‌دانید؟

چیزی جز این نیست که اینها خودشان در ردیف همان خواص متهم بودند. کار تولید کنند که خودشان را رسوا کنند؟

■ اما اینها مثال نقض هم دارند.

مثلا؟

■ خود شما در همان دوره‌ای که رهبری بشدت بحث عدالت را مطرح کردند و به عنوان نمونه منشور ۸ ماده‌ای را خطاب به قوا نوشتند، فیلم فقر و فحشا را ساختید.

خب! من راهم را از این خواص نمی‌گیرم و به همین خاطر از خواص چپ تا خواص راست فحش می‌خورم و ناسزا می‌شنوم. هنرمند متعهد نگاهش به انگشت اشاره رهبری است، اما یک نگاه عمیق و دقیق و نه کلیشه‌ای. مگر این خواص، «فقر و فحشا» را مورد تاخت قرار ندادند. خب! متهم اصلی فقر و فحشا همین خواص بودند و اگر از فیلم حمایت می‌کردند، جای تعجب بود. اگر این ضمایر متهم، در فقر و فحشا مرجع خود را نمی‌شناختند، آیا فقر و فحشا را بایکوت می‌کردند و آیا پای فیلم را به دادگاه می‌کشاندند؟! ظاهرا کار کردن در این فضای تنگ و تاریک تقدیر همه هنرمندان متعهد است. بی‌آنکه بخواهم مقایسه‌ای بکنم، روزگاری هم بود که یکی مثل شهید آوینی از طرف همین خواص مورد حمله قرار می‌گرفت، آن‌هم به اسم اسلام و توسط کسانی که شعور انقلابی نداشتند و خطاب به او می‌نوشتند که «تقوا داشته باش، آقای سردبیر!» بسیج همین صدا و سیما در آن زمان علیه آوینی بیانیه داد. این حرف از بس گفته شده لوث شده اما واقعا چطور می‌شود که همه آن حمله‌کنندگان به آوینی بعد از شهادتش داعیه‌دار او شدند؟! واقعا چرا؟

■ از دیدگاه شما چرا آوینی زمان حیاتش تا اینقدر مغضوب بود؟

آوینـی نه به خاطر دوربین‌اش و نه حتی به خاطر روایت فتحاش، بلکه به خاطر اندیشـه‌اش مغضوب آقایان بود. یک اندیشه متعهد ضدلیبرال و صددرصد اسلامی والا اگر آوینی در اندیشه‌اش کاری با مبانی تفکر غرب نداشت که اینقدر مورد حمله قرار نمی‌گرفت. رهبر انقلاب هم در مورد این شهید نمی‌گویند، سید شهیدان اهل دوربین، می‌گویند، سید شهیدان اهل قلم. یعنی قلم و نوشته و اندیشه وی بود که اهمیت داشت. حالا اثر تولیدی می‌خواهد روایت فتح باشد، می‌خواهد کتاب حلزون‌های خانه به دوش. همان خواصی که «خان گزیده‌ها»ی آوینی را برنتافتند و آن‌را تضعیف انقلاب دانستند، همان‌ها «فقر و فحشا» را هم مورد تخریب قرار دادند و مدعی شدند که چهره نظام را تخریب می‌کند! من به شما بگویم اگر بخواهید مستقل عمل کنید هم از خواص چپ و هم از خواص راست فحش خواهید خورد و ناسزا خواهید شنید.

ابزارم عوض شده ولی افکارم نه. من الان همان حرف‌هایی را که می‌نوشتم، دارم فیلم‌شان می‌کنم. ببینم، این کدام نشریات بود که در راه جنگ فقر و غنا، آقازاده‌ها و ثروت‌های بادآورده، بیشترین هزینه را داد؟ من همان تیتر یک «مولا ویلا نداشت» را کردم مستند «فقر و فحشا»

■ جواب شما به این انتقادی که از «فقر و فحشا» مطرح شد، چه بود؟

اینکه این مستند چهره نظام را خراب می‌کند؟

■ بله.

«فقر و فحشـا» چهره نظام را خراب نکرد، بلکه منافع آقایـان را به خطر انداخت. ظاهرا آقایان خودشان را عین نظام فرض کرده‌اند که انتقاد از خود را نقد و تخریب نظام فرض می‌کنند. من در کجای «فقر و فحشا» انتقادی را متوجه اصل نظام کرده‌ام؛ هرچه نقد بوده علیه همین خواص چپ و راست است. خیلی از کسانی که نان از تقدس عدالت می‌خوردند بعد از «فقر و فحشا» چهره اصلی‌شان را نشان دادند و چهره واقعی‌شان رو شد. در حوزه دفاع مقدس هم، این حضرات تا دیروز پشت سر خیلی چیزها قایم شـده بودند و نان از قدسـیت دفاع مقدس می‌خوردند، ولی وقتی شما با اثرتان، کلیشه‌ها را بشکنید و واقعیت را بگویید، این جماعت نه‌تنها دیگر جرات نمی‌کنند نان جبهه را بخورند بلکه لاجرم باید پاسخگوی اعمال‌شان هم باشند، پاسخگوی ریاکاری‌شان، پاسخگوی دروغ‌هایی که گفتند و پاسخگوی خیلی خبط‌های دیگر. امام ما فرمود: سپردن امور به آدم‌ها باید با ملاک تقوا و آمادگی در راه جهاد و شهادت باشد ولی چرا به‌زعم عده‌ای رزمنده‌ها باید به موزه بروند و سالی یک‌بار تجلیل شوند و مدال فتح بگیرند؟ چرا این رزمنده‌ها در مناسبات امروز اجتماعی گم هستند؟ اینها کجایند؟ اگر ملاک‌های امام (ره) درباره گزینش مدیران رعایت می‌شد، کار ما امروز به اینجا می‌رسید؟ اینها از همین می‌ترسند؛ از حضور همین بچه‌ها در مناسبات قدرت و در مناسبات اجتماع. این بچه‌ها خاری در چشم خواصی هستند که نه آمادگی برای جهاد در راه خدا دارند و نه بی‌تعارف تقوا دارند.

■ اغلب روشـنفکران فعال در عرصه سـینما تا قبل از اخراجی‌های ۱ و ۲ از سینمای گیشه حرف می‌زدند و فیلمی که مخاطب و گیشـه نداشـت را اصولا فیلم نمی‌دانسـتند ولی ایـن روزها این روشنفکران از قرار همه حرف‌های خود را پس گرفته‌اند و بعضی می‌گویند سینما یک مقوله است، گیشه یک مقوله دیگر و گاه حتی به مخاطب هم توهین می‌کنند و اینکه فهم مردم ما از شناخت پدیده سینما عاجز است. این حرف‌هایی است که این طرف و آن طرف این روزها زیاد از روشنفکران عرصه سینما می‌شنویم.

برای اینها گیشه جذاب است و امروز هم برخلاف حرفی که می‌زنند به گیشه اهمیت می‌دهند اما گیشه‌ای که فقط پول‌ساز باشد و نه معنادار. اگر سینمای پرمخاطب رفت طرف معنای ایدئولوژیک، انقلابی و متعهد، آنها احساس می‌کنند که ابزار گیشه از دست‌شان به بدترین شکل خارج شده، آن‌هم ابزاری که در انحصار ایشان بوده است. شهید آوینی آمد و از سینما که خاستگاه آن‌را غرب و طاغوت می‌دانسـت، ابزاری سـاخت در جهت اعتلای هنر متعهد و از این ابزار در مسـیر تفکر انقلابی استفاده کرد. خب، کاری اینچنینی جماعت روشنفکر را که خیلی هم کلا عصبی‌مزاج است عصبانی کرده و الا پنج میلیارد فروش تا الان اخراجی‌ها در برابر میلیاردها پولی که اینها می‌گیرند خرج می‌کنند، چیزی نیست. آیا جز این است که اینها برای برخی آثار خود فقط ۸ میلیارد پول گرفته‌اند؟ حالا مثلا اخراجی‌ها اگر ۸ میلیارد هم بفروشد، ۵ میلیاردش می‌رود جیب سینمادارها. چند درصدش هم می‌رود جیب سـرمایه‌گذار و بازیگر و آخر که ببینی چیزی دست کارگردان را نمی‌گیرد. بله، اینها بیشتر با معنای گیشه و حسی که در سینما به وجود آمده مشکل دارند. این حس در سـینما خیلی مهم اسـت. همین روشنفکران سال‌ها به اسم سینمای جنگ، ضدجنگ حرف زدند. چرا رفتید جنگیدید؟ می‌خواستید نروید، گذشته پرافتخار ما را زیر سؤال بردند. آن‌وقت همین روشـنفکر می‌آید می‌بیند با همین ابزار سینما و در همین ژانر جنگ، در فیلم اخراجی‌ها گفته می‌شود که اگر اینها نمی‌رفتند بجنگند، شما به صدام می‌گفتید آق دایی! این آنها را دیوانه کرده؛ دیوانه به معنای واقعی به‌طوری که عقل را ازشان گرفته و شما عصبانیت را از قلم‌های‌شان براحتی می‌فهمید.

■ حتی علیه خود سینما هم حرف می‌زنند.

بله و مدام می‌گویند که این سینما نیست.

■ حالا هست یا نیست؟

به اعتقاد من اخراجی‌های ۲ از لحاظ تکنیکی از بسیاری از فیلم‌های جنگی ما بهتر است.

■ در چه زمینه‌هایی؟

در همـه چیز. در کارهای کامپیوتـری، در صحنه‌های جنگی و حالا من نمی‌خواهم زیاد وارد جزئیات شوم اما شما به عنوان کار دوم یک کارگردان بتوانید رکورد تاریخ سینمای ایران را بشکنید، این همان تصوری است که آنها هرگز آن‌را باور نمی‌کردند. هر چه بود این سیل راه افتاده و اینها به جای تعقل شروع کرده‌اند به فحاشی، به مردم ناسزا می‌گویند، به سینما بد می‌گویند، به شخص من توهین می‌کنند و مثلا می‌روند مصاحبه سـاختگی با من کار می‌کنند یا حرف‌های ۱۰ سال پیش مرا به عنوان مصاحبه روز کار می‌کنند یعنی به هر کاری که فکرش را کنید، متوسل شده‌اند تا جلوی این سیل را بگیرند.

■ چرا این هجمه‌ها روی افکار عمومی تأثیر نگذاشـت. قطعا روشنفکران سینما این تخریب‌ها را کردند تا فیلم شما به قول معروف دیده نشود، ولی شد.

روزنامه را یک قشری حتما می‌خواند. قشر خبرنگار و روزنامه‌نگار که کارش این است. عده قلیلی هم خوره این مطالب هستند و همیشه روزنامه دست‌شان است، اما عمده مردم اصلا توجهی به این جار و جنجال ندارند که حالا بخواهند بر اساس این حرف‌ها به سینما بروند یا نروند.

■ گذشـته از این بحث، یکی- دو سـالی می‌شـود که شاهد نوعی اشـتیاق از طرف کارگردان - روشنفکرهایی هستیم که دوست دارند فیلم جنگی بسازند یا مثلا فلان کتاب را خوانده‌اند و علاقه نشان داده‌اند که فیلم این کتاب را بسازند.

خب بسازند.

■ می‌گویند به ما اجازه نمی‌دهند.

اجازه نمی‌دهند که چه؟

■ اجازه نمی‌دهند که از خطوط قرمز عبور کنیم.

باور نکن. به اینها، هم اجازه داده‌اند، هم پولش را داده‌اند. بخش‌هایی از نظام به شما توصیه کرده که بیا این اجازه، این هم پول، فیلم جنگی بساز که اگر یک روز لازم شد من می‌گویم. اما شما بلد نبودید فیلم جنگی بسازید. این‌هم که می‌گویند به ما اجازه ندادند از خط قرمزها عبور کنیم، باز دروغ است. شما کدام خط قرمز است که از آن عبور نکرده‌اید؟!

■ از دید این عده راز موفقیت اخراجی‌ها عبور از خط قرمز است که به شما اجازه داده شد.

اتفاقا اخراجی‌ها از خط قرمزها عبور نکرد. واقعا اگر عبور از خط قرمز، رمز موفقیت اخراجی‌ها باشد (که خب نیست)، پس چرا اغلب فیلم‌های آن‌طرف آبی که کلا کیلومترها آن‌طرف خط قرمز هستند هیچ سر و صدایی ولو در فروش زیرزمینی ایجاد نکرده‌اند. نه، راز موفقیت اخراجی‌ها این است که آمده حساسیت مخاطبان مختلف خود را در نظر گرفته و مثلا در شخصیت‌پردازی اگر حاج صالح ریاکار را می‌گذارد، از آن طرف یک سید روحانی هم گذاشته تا در مسیر اعتدال قدم بردارد، واقعیت را بگوید و نشان دهد این بازار ریاگریزی است که سکه است نه بازار دین‌گریزی. به زعم من رمز موفقیت اخراجی‌ها تنها و تنها این بود که اصلاً از خط قرمز عبور نکرد. اینکه روشنفکران مدعی می‌شوند به ما اجازه نمی‌دهند، از آن حرف‌هاست. خب شما بیایید در فیلم‌هایتان تروریست‌های غربی را زیر سـوال ببرید. این کار را نمی‌کنید چرا که دم به سـاعت به اروپا سـفر می‌کنید و از تروریسـت‌های آنجا می‌ترسید که بلایی سـرتان بیاورند! پس اینها اصلا دغدغه شما نیست. به شـما اجازه هم بدهند (که دادند)، میلیاردی هم پول بدهند (که دادند) باز شما چنین فیلمی نخواهید سـاخت، چون جرأتش را ندارید. چون سفرهای تفریحی شما به اروپاست و می‌ترسید که تروریست‌ها به طرف‌تان تخم‌مرغ پرت کنند. اینکه می‌گویند اخراجی‌ها از خطوط قرمز عبور کرده، به من بگویند کجای دنیا هجو دشمن، عبور از خط قرمز است؟ به من بگویند کجای دنیا سخن گفتن به زبان توده مردم و به لسان کوچه بازاری، عبور از خط قرمز است؟ شما فیلم‌های مطرح‌تان هم که یک سر و صدایی کرد اتفاقا به خاطر این بود که به زبان توده مردم حرف زد و زندگی مردم عادی را در بستر سینما نشان داد. من اگر بخواهم حرف‌های روشنفکری را به زبانی بزنم که مردم چیزی از آن سـر در نیاورند، چه هنری کرده‌ام؟ همین آقایی که بیشتر از دیگران روی بحث عبور اخراجی‌ها از خط قرمز حرف زده، اغلب فیلم‌هایش را که نگاه می‌کنی، عبور از خط قرمز اسـت. فیلم‌هایی درباره عشق‌های مثلثی که یکی عاشق دوتا می‌شود، بعد سر و کله یکی دیگر پیدا می‌شود! شما که معذرت می‌خواهم تا نزدیک اتاق‌خواب آدم‌ها هم رفتید! اگر قرار بود مخاطب ایرانی را این قبیل چیزها پای سینما بکشاند که شما اجازه‌اش را داشتید، پولش را هم گرفتید، فیلمش را هم ساختید اما فروش‌تان یک چندم اخراجی‌ها هم نشد. عبور از خط قرمز یعنی چه؟ یعنی اینکه شما اعتقادات حاکم بر یک کشور را زیر سؤال ببرید که بردید. چرا جنگ کردید؟ چرا برادرکشی کردید؟ شما در فیلم‌هایتان همه ارزش‌هایی که ما برای آن جنگیدیم را زیر سوال برده‌اید، دیگر از چه خط قرمزی می‌خواهید عبور کنید؟ شما هر سکانسی که لازم بود علیه ارزش‌های این ملت و مقدسات این مرز و بوم ساخته‌اید، کسی به شما نگفت بالای چشم‌تان ابروست، کلی همه جایزه گرفتید و تقدیرنامه دریافت کردید و کلی پول هم بهتان دادند. شما مگر از همین وزارت ارشاد نظام در دوره گذشته پول نگرفتید که فیلم ضدجنگ بسازید؟ خنده‌دار است. جایی سینمای ضدجنگ شکل می‌گیرد که جنگ‌شان تجاوزکارانه باشد. مثلا در آمریکا سینمای ضدجنگ معنی دارد چرا که جنگ آنها علیه عراق یا علیه ویتنام، تجاوزکارانه بود. جنگ ما دفاع بود و اینها با اسم مسخره سینمای ضدجنگ، دفاع ملت را زیر سوال بردند. این البته نشان دهنده کم‌خردی و کج‌فهمی مدیران وقت فرهنگی ما بود، حالا یک فیلمساز از جنس جنگ آمده با فیلم خودش حرف‌های شـما را دارد جواب می‌دهد آیا چون جواب شما را داده و مردم هم خوششان آمـده، پـس از خط قرمز عبور کرده؟ و مگـر به من اجازه دادند؟ و مگر به مـن امکانات دادند؟ کسانی که تا دیروز می‌گفتند «صنعت سـینما» و «اقتصاد خودگردان» و مثل فوتبال حرفه‌ای باید برویم به سمت سینمای حرفه‌ای، بدانند که اخراجی‌های ۱ و ۲، تنها فیلم‌های جنگی بودند که فیلمنامه‌شان بدون هیچ حمایت دولتی ساخته شد. بخشی هم اگر کسی آمده شراکت کرده، حمایت نکرده. این نشان می‌دهد اصلا مساله اینها سینما و صنعت سینما و گیشه و مخاطب نیست. مساله اینها دردی است که از ناحیه پاسخ‌های صریح فیلم گرفته‌اند. مساله اینها دردی است که من با همین ابزار خودشان بهترین‌جواب را در رد ادعاهای‌شان دادم و این چپ و راست هم ندارد. خیلی از همین ظاهرالصلاح‌ها احسـاس کردند که «عباس»، پسر میرزا بازیگر شخصیت واقعی خودشان است. آن جناح فلانی که فقط حاضر بود به بچه‌ها در آسایشگاه‌ها گل بدهد و حاضر نبود برای این آب و خاک، جان بدهد، حاج صالح را خودش می‌بیند. در اخراجی‌ها هر کسی مصداق خودش را بی برو برگرد پیدا می‌کند و اینهایی که مصادیق مخفی را نقش خودشان می‌بینند، این را می‌فهمند و دردشان می‌آید. خودشان را در فیلم می‌بینند، شخصیت‌شان هم منفی است پس ناراحت و عصبانی می‌شوند و این ناراحتی و عصبانیت اینها اصلا یکی از هدف‌های من بوده. ۲۰ سال پیش من عهد کردم که انتقام این رزمنده‌ها را از حضرات چپ و راست بگیرم و امروز گرفتم. ۲۰ سال پیش جنگ داشت تمام می‌شد، قطعنامه ۵۹۸ قرائت شد، من قطار اندیمشک- تهران را نگاه می‌کردم، گفتم این قطار که برسد، مردم و مسؤولان در میدان راه‌آهن و خیابان ولیعصر (عج) بهترین استقبال را می‌کنند اما هیچ اتفاقی نیفتاد. ۸ سال دفاع، دفاعی که یک وجب از خاک‌مان را هم به دشمن ندادیم، آن هم با کمترین امکانات و بعد این استقبال سرد از آخرین رزمندگانی که از جنگ برمی‌گشتند. آن موقع همین آقایان خاتمی و خرازی مسؤول ستاد تبلیغات جنگ بودند که برای من سؤال است که چرا آقایان این کار را نکردند؟ این زرین‌ترین برگ تاریخ این سرزمین است و کاری که این بچه‌ها کردند چند تا سلسله با آن همه یال و کوپال نتوانستند انجام دهند، آن وقت اینگونه باید از آنها پذیرایی شود؟

■ یاد دیالوگ اخراجی‌های ۱ افتادم، کجایند رستم‌دستان و سیاوش و کیکاووس...

که ببینند شـیربچه‌های حیدر کرار بدون گرز و تبرزین و رخش، شـاخ غول اسـتکبار را شکستند؟ آن وقت این بچه‌ها وقتی برگشتند با بی‌مهری مواجه شدند و امروز ۲۰ سال بعد از جنگ، درست در همین ایام هواپیمای ۵۹۸ در اخراجی‌های ۲ به پرواز درمی‌آید که من به عمد شماره پرواز را گذاشتم ۵۹۸؛ هواپیمایی که یک طرفش دشمن است یک طرفش دوست است یک طرفش دشمن. دشمن را در یک طرفش می‌بینیم و دوست را هم. آدم‌های درون هواپیما را می‌بینیم که دارند به خاطر موشک‌باران فرار می‌کنند مشهد؛ آدم‌هایی که می‌گویند اینهایی که دارند می‌جنگند با پول ماسـت! آدم‌هایی را می‌بینیم که جبهه‌ای نیستند ولی این بار که مجبور می‌شوند بیایند تا آخرش می‌ایستند و این هواپیما به جای اینکه در فرودگاه‌ها بنشیند، در سالن سینماهای ما می‌نشیند اما این بار مسؤولان را کار ندارم ولی مردم بلند می‌شوند و به پای رزمندگان‌شان سرود «ای ایران» را می‌خوانند. اتفاقی که باید ۲۰ سال پیش و نه در سالن سـینما که در خیابان‌های شهر می‌افتاد. مردمی که برای فیلم، احساس مقدس خود را خرج می‌کنند به طریق اولی برای واقعیت هم همین کار را می‌کنند اما امان از مسؤولان که ذائقه مـردم را هم خراب می‌کنند. من ایـن حرف‌ها را می‌گویم که تا به حال جایی نزده بودم؛ این حرف‌ها «رمزگشایی عصبانیت» این آقایان است.

■ جناب رئیس‌جمهور آقای احمدی‌نژاد قبل از دوره اول جایی گفته بودند که از نظر برخی انگار وارد منطقه ممنوعه شده‌اند. گویا شما نیز همین احساس را دارید؟

من در فقر و فحشا و در کدام استقلال، کدام پیروزی و در همین اخراجی‌ها وارد منطقه ممنوعه شدم و ظاهرا چاره‌ای جز مبارزه نیست.

■ آثار شـما به نوعی باعث افتخار بچه حزب‌اللهی‌های واقعی هم هست؛ اینکه هنوز هم در زمینه

برخی روشنفکران بیشتر با معنای گیشه و حسی که در سینما به وجود آمده مشکل دارند. این حس در سینما خیلی مهم است. همین روشنفکران سال‌ها به اسم سینمای جنگ، ضدجنگ حرف زدند. چرا رفتید جنگیدید؟ می‌خواستید نروید و گذشته پرافتخار ما را زیر سؤال بردند. آن‌وقت همین روشنفکر می‌آید می‌بیند با همین ابزار سینما و در همین ژانر جنگ، در فیلم اخراجی‌ها گفته می‌شود که اگر اینها نمی‌رفتند بجنگند شما به صدام می‌گفتید، آق دایی!

رسانه و هنر، آدم داریم و مخاطب هم الحمدلله زیاد است.

آن زمان که روزنامه شرق تیتر زد «حراج انسان در فجیره» اتفاقی نیفتاده بود ولی وقتی شد «فقر و فحشا» ۱۰ میلیون بیشتر از این نسخه تکثیر شد و با وجود محدودیت‌های عجیب و غریب، مخاطب عام پیدا کرد. اینها که همه افتخارشان مستند «خانه خدا» در زمان شاه بود، دیدند مستندی پیدا شده که هیچ حرف کنایه‌آمیزی به انقلاب نزده و از هیچ خط قرمزی هم عبور نکرده و فقط نقد قدرتمندان را کرده. این آنها را عصبانی کرد. «فقر و فحشا» نقد مسؤولان بود از زاویه گفتمان امام (ره) و رهبری. امروز هم همان عصبانیت را من می‌بینم.

■ فروش بالا و بی‌نظیر اخراجی‌ها چند درصد متعلق به کیفیت فیلم و بازی بازیگران است و چند درصد متعلق به حرف شما؟ یعنی چند درصد آمدند ببینند که ده‌نمکی آمده چه بگوید، فارغ از اینکه فیلم را اصلا چه‌جور و با چه بازیگرانی ساخته؟

۹۰ درصد.

■ پس برای شما چه ساختن از چگونه ساختن مهم‌تر است؟

قطعا!

■ در زمان روزنامه‌نگاری‌تان هم می‌شـد فهمید که محتوا برای‌تان از فرم مهم‌تر است؛ اینکه چه بگویید مهم‌تر بود تا اینکه چگونه بگویید؟

بله خب!

ادامه در صفحه ۱۱

یادداشتی از مصاحبه‌کننده درباره مصاحبه‌شونده

داستان نسل من و نسل مسعود

همان‌ها که روزگاری علیه‌اش بدترین حرف‌ها را می‌زدند و تلخ‌ترین ناسزاها را می‌گفتند، همان‌ها که زمانی او را چماق به دست خطاب می‌کردند و خشونت‌طلب نامش می‌نهادند، همان‌ها که اگر او را تنها می‌یافتند، بی‌تعارف به خونش تشنه بودند و به کمتر از این رضایت نمی‌دادند، همان‌ها که کاریکاتورش را می‌کشیدند و رفتار و گفتارش را به تمسخر می‌گرفتند، همان‌ها که او را قشری‌نگر می‌دانستند و هفته‌نامه‌هایش را در خیابان ۱۶ آذر به آتش می‌کشیدند، همان‌ها که او را متهم به استفاده ابزاری از شهدا می‌کردند و بدین دلیل صبح تا شام او را عتاب می‌کردند، همان‌ها که نوشته‌هایش را برنتافتند و بر دفتر محقر مجله‌اش تاختند، همان‌ها که معتقد بودند او آبروی ولایت را برده و برای حزب‌اللهی‌ها حیثیت نگذاشته، همان‌ها که می‌گفتند او افراطی است و سرانجامش به ناکجاآباد ختم می‌شود، همان‌ها و همه آنها امروز در برابرش به احترام برمی‌خیزند و تحسینش می‌کنند و برایش هورا می‌کشند و در نوبت می‌ایستند تا از او امضا بگیرند و... عجبا که این اتفاق محیرالعقول افتاده و ده‌نمکی اما مصر است که به ما ثابت کند اصلا عوض نشده است و همان آقامسعود جبهه و شلمچه است و تنها ابزار عوض کرده و افکارش همان است که بود و این همه آنقدر زود اتفاق افتاد که امر بر ما مشتبه شد که نکند بسیجی کربلای ۵، آن جوان سه‌راهی شهادت و آن نوجوان فکه و طلائیه عوض شـده باشـد و حتی بدتر، عوضی شده باشد. ما اما حق داشتیم. آخر دیده بودیم نکوهش به ستایش بدل نمی‌شود و انتقاد به اعتقاد تبدیل نمی‌شود و تخریب به تعریف مبدل نمی‌شود الا اینکه تو عوض شوی و آن کنی که جماعت می‌خواهند و آن بگویی که جامعه اشتیاق دارد. ده‌نمکی مغضوب اما محبوب جمع شد بی‌آنکه پوست انداخته و ریش تراشیده یا ریشه عوض کرده باشد. همان ظاهر، همان باطن، همان سلیقه، همان عقیده، همان صورت و همان سیرت، پس چه شده که همان دستانی که آماده بودند برای سیلی زدن، اینک حلقه شده‌اند برای مصافحه و بوسه زدن؟... نه، کسی عوض نشده.

نه ده‌نمکی و نه خیل عظیم مخاطبانش. اتفاقی که افتاده این است که آب از آسیاب افتاده و خورشید از پشت ابر در آمده و دیگر نمی‌توان سمن را به جای یاسمن به نسل من قالب کرد. راستی! به کدام دلیل موجه باید همنسلان من از نسل مسعود کینه در سینه داشته باشند؟ دست نسل مسعود، آری چماق بود اما نه در سر من در کوی دانشگاه که بر فرق دشمن در کانال پرورش ماهی و در جزیره بوارین. آنهایی که ما را به جان هم انداخته بودند، نه از نسل من بودند نه از نسل مسعود، نه دلشان به حال جوان امروز سوخته بود و نه داغدار بسیجی دیروز بودند. آنها اهل هیچ نسلی نیستند. اهل فصلند و جدا کردن. رسالت‌شان فاصله انداختن میان نسل من و نسل مسعود است. آنها به نسل مسعود می‌گویند «برادرکش» و نسل مرا «نسل سوخته» می‌خوانند. عاشـق بازی با همین تعابیرند و «قاعده بازی» را طوری می‌چینند که آخر سـر میان همنسلان من با نسل مسعود هیچ راهی به سوی آشتی فراهم نباشد و اصلا مگر با هم قهر بوده‌ایم؟ ما جنگ‌ندیده‌ها، ما جبهه‌نرفته‌ها، ما به منطقه اعزام‌نشده‌ها و ما لباس‌خاکی نپوشیده‌ها گناه‌مان فقط شناسنامه‌مان است. اُف بر آن چند سالی که دیرتر به دنیا آمدیم. چه می‌دانستیم در سر چه سودا دارند اهل فصل. ما اما آنجا که جلوه می‌کنیم کجاست؟ آیا جز این است که ما از مزار شهیدان نسل مسعود، برای خود امامزادگانی واجب‌الزیاره ساخته‌ایم. بهشت‌زهرا (س) آنقدر که حتی از نسل ما شلوغ است از نسل خود مسعود نیست. راهیان نور هم همگی از همنسلان من هستند. همان لباس خاکی نپوشیده‌ها که به عشق افلاکی‌ها، پا روی من می‌گذارند و بوسه بر زمین هنوز پر از مین بیت‌المقدس و فتح‌المبین می‌زنند. ما نیز اما همچون نسل مسعود در جنگیم. بیشتر از ۸ سال. شاید جنگ ما ۸۰ سال طول بکشد ولی دفاع ما هم مقدس است. شب‌های عملیات ما نیز دیدنی است. بگذریم که دشمنان ما از بعثی‌ها هم قوی‌ترند، مجهزترند، «اهل فصل» به هر سلاحی که فکرش را بکنی، مسلحند. برای فاصله انداختن بین نسل من و نسل مسعود، هم روزنامه دارند و هم ماهواره و هم کلی سابقه مقدس، که به وقتش آن را هم بر سر نسل من خراب می‌کنند و هم بر سر نسل مسعود. اهل فصل در همین کوی دانشگاه به دست نسل من کوکتل مولوتف داد تا بر سر نسل مسعود بکوبیم. اهل فصل به من یاد داد که بعد از سوم خرداد، الکی جنگیدیم. بعد کار را یکسره کرد و کل جنگ را برادرکشی خواند و نسل مسعود را با سربازان وحشی قوم آتیلا مقایسه کرد. خجالت نکشید اهل فصل از آن چشمان حاج‌همت، حیا نکرد از معصومیت باقری، شرم نکرد از مظلومیت چمران و از شهادت باکری. اهل فصل به ما می‌گفت زمان گلوله سپری شده اما منظورش، تعارف که نداریم تخته کردن دکان گل لاله بود. نمی‌بینی که حتی از استخوان‌های پوسیده همنسلان مسعود هم چون بید به خود می‌لرزند و حتی تاب یک پلاک زنگ‌زده را هم ندارند؟ آنجا که شهیدی دفن شود، قبرستان نیست. این را «اهل فصل» کاش می‌فهمید. کاش می‌شد دست از سر نسل من برمی‌داشت تا ما بسی زودتر از امروز برای «مسافران پرواز ۵۹۸» هورا می‌کشیدیم. کاش می‌شد اهل فصل دست از سر نسل من برمی‌داشت و می‌گذاشت ما بسی زودتر از امروز گیشه آلاله‌ها را رونق می‌دادیم. خوابش را ببینند که ما تیشه برداریم و ریشه لاله‌ها را بزنیم. می‌دانم بدزمانی است برای قصه گفتن اما می‌خواهم برایتان قصه بگویم. همان قصه جنگ و غصه روزگار آزگار بعد از جنگ را. همان قصه پیر جوان زخم‌کشیده را. همان قصه‌ای را که اهالی «آژانس شیشه‌ای» چیزی از آن سردرنیاوردند اما نسل من برایش تمام‌قد ایستاد، تا کمر خم شد و به احترامش سر تعظیم فرود آورد. برایش دست زد و هورا کشید. گریه کرد و خندید. اسپند دود کرد و نقشه شوم اهل فصل را تا ابد نابود کرد. حالا دیگر نسل من، پا در ردپای نسل مسعود می‌گذارد. فکه برای ما جای ناشناخته‌ای نیست. وجب به وجبش را گشته‌ایم. در این تفحص، این هویت ماست که از دل خاک بیرون می‌آید. پلاک خانه ما، نه این رقم‌های کذایی که «۱۲۳AK/۵۲j» است. فقط کاش اسمت را می‌دانستیم ای شهید گمنام، تا قصه خود را برایت تعریف کنیم. تا بگوییم که «اهل فصل» ما را نیز «اخراجی» می‌خوانند. خود، ریاکارند و ما را دین‌گریز می‌دانند. من احساس می‌کنم با تو همسنگرم، آخر به هر دوی ما یک تهمت می‌زنند، همسنگرم!